

## معمای بنیان‌گذاری جغرافیای سیاسی: راتزل یا تورگو؟<sup>۱</sup>

دره میرحیدر<sup>۲</sup>، مرجان بدیعی ازندهی<sup>۳</sup>، یاشار ذکی<sup>۴</sup> و فاطمه سادات میراحمدی<sup>۵</sup>

### چکیده

نخستین گام در تبیین سیر اندیشه در هر رشته علمی جستار درباره ریشه‌های آن علم، نام کسی که برای اولین بار اصطلاح آن علم را به کار برده، و یا کسی که برای اولین بار اثری ماندگار درباره آن منتشر کرده، می‌باشد. بیشتر متون جغرافیای سیاسی در ایران و جهان، «فردریک راتزل» جغرافیدان آلمانی را - به دلیل کتابی که وی در سال ۱۸۹۷م. منتشر کرد- به عنوان پایه‌گذار این علم معرفی می‌کنند؛ درحالی‌که استفاده از اصطلاح جغرافیای سیاسی و ارائه تعریفی از آن، نخستین بار بوسیله فیلسوف، اقتصاددان و مدیر مشهور فرانسوی «آن روبرت ژاک تورگو» در سال ۱۷۵۱م. صورت گرفت. این مقاله به شیوه تحلیلی - تطبیقی سعی دارد با بررسی افکار تورگو و مقایسه آن با افکار راتزل به حل معمای بنیان‌گذاری این رشته علمی کمک کند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد، نگرش انسان‌گرایانه تورگو به علم جغرافیا و «نظریه پیشرفت مرحله‌ای انسان» که بوسیله وی ارائه شد، تأثیر مهمی بر ظهور علم جغرافیای مدرن داشت. تورگو با کاربرد اصطلاح «جغرافیای سیاسی» سعی داشت رابطه میان واقعیت‌های جغرافیایی و سازمان سیاسی را نشان دهد. منظور وی از سازمان سیاسی عمدتاً دولت بود و آن را «علم تولید دانش برای حکومت» قلمداد می‌کرد. اما راتزل محور جغرافیای سیاسی را تبیین ماهیت حکومت قرار می‌داد و تحت تأثیر داروین‌یسم اجتماعی، نژادگرایی، امپراتوری‌گرایی و جنگ، به ارائه شکلی از جغرافیای سیاسی پرداخت که تأثیر بسزایی در خلق نازیسم و خشونت آن در اوایل قرن بیستم داشت. نتیجه اینکه، در طی یک قرن و اندی که از عمر جغرافیای سیاسی به صورت یک رشته دانشگاهی می‌گذرد، از سال‌های دهه ۱۹۵۰ نظرات جغرافیدانان سیاسی عمدتاً در امتداد دیدگاه تورگوست تا راتزل. به همین دلیل تورگو را می‌توان بنیان‌گذار جغرافیای سیاسی قلمداد کرد.

کلیدواژگان: آن روبرت ژاک تورگو، نظریه پیشرفت، جغرافیا، جغرافیای سیاسی، فردریک راتزل.

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری تحت‌عنوان «تبیین سیر اندیشه در جغرافیای سیاسی» است، که در دانشگاه تهران انجام شده است.

۲. استاد جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

۳. استادیار جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

۴. استادیار جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

۵. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

## مقدمه

بر پایه یک رویه استاندارد، تدوین تاریخ سیاسی رشته‌های دانشگاهی با اشاره به دو نکته آغاز می‌شود؛ نخست، اولین استفاده از واژه آن رشته علمی و دیگری اولین کتاب منتشر شده که حاوی اصول و مبانی آن رشته علمی باشد. درباره جغرافیای سیاسی تا سال‌های آخر قرن بیستم در تمامی کتاب‌ها و نشریات به زبان انگلیسی از فردریک راتزل به‌عنوان بنیان‌گذار و پدر علم جغرافیای سیاسی نام برده می‌شد و دلیل آن، انتشار کتاب او با عنوان «جغرافیای سیاسی» در سال ۱۸۹۷م. بود؛ اما درباره این که چه کسی برای نخستین بار اصطلاح جغرافیای سیاسی را به‌عنوان زیرشاخه‌ای از جغرافیا به کار برده و نظراتی درباره چیستی این علم ارائه داده است، سکوت کامل برقرار بود. از اواخر قرن بیستم و سال‌های اولیه قرن بیست‌ویکم به تدریج در تعداد اندکی از کتاب‌ها و مقاله‌ها از نام «تورگو» فیلسوف فرانسوی به‌عنوان واضع واژه جغرافیای سیاسی و نظرات وی درباره این علم، به اختصار سخن به میان آمد که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های «اگنیو» اشاره نمود. این اطلاعات پراکنده، موجب شد که با ارسال یک پست الکترونیکی به پروفیسور اگنیو در سال ۲۰۱۰، منابع مربوط به تورگو مورد پرسش قرار گیرد. ایشان هم در مقابل با نهایت لطف و سعه صدر مقاله‌ای که در ۱۹۹۴م. توسط «مایکل هفرنان» جغرافیدان انگلیسی در مجله «Political Geography» چاپ شده بود، را فرستاد. مطالب این مقاله نشان می‌دهد که فیلسوف فرانسوی نه تنها واضع واژه جغرافیای سیاسی و ارائه‌دهنده تعریفی از آن بوده است، بلکه زمانی که در دانشگاه سوربن فرانسه تحصیل می‌کرده؛ در مقاله‌ای که در سال ۱۷۵۱م. نوشته، نظرات خود را برای طرح پیشنهادی یک کتاب درباره جغرافیای سیاسی داده و به عناصر اصلی آن کتاب اشاره کرده است. ضمناً در زمینه جغرافیا و پیشرفت و تاریخ جهان نیز مطالبی نوشته و نظریه‌هایی ارائه داده که به عنوان یک فیلسوف قابل توجه است. اما اینکه چرا این موضوع دیر انتشار پیدا کرده خود یک معماست.

نکته قابل تأمل اینکه متون جغرافیای سیاسی که معمولاً ریشه‌های این رشته را تا دوران باستان و در اندیشه‌های افرادی چون ارسطو و استرابو جست‌وجو می‌کنند (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۸)؛ نسبت به اندیشه‌های تورگو درباره جغرافیای سیاسی سکوت کرده‌اند. همان‌طور که گفته شد، هر چند در منابع معدودی از تورگو به‌عنوان کسی که برای اولین بار اصطلاح جغرافیای

سیاسی را وضع کرده، نام برده شده است (میرحیدر، ۱۳۸۹: ۷)، (Busteed, 1983: 7)، (Heffernan, 1994: 8)، (Ó Tuathail, 1996: 4)، (ELİŞ, 2004: 2-3)، (Agnew et al, 2006: 2-3)، (Herb, 2007)، (Agnew & Muscara, 2012, 19-20)، اما اندیشه‌های جغرافیایی تورگو به ندرت بوسیله جغرافیدانان سیاسی جهان و ایران مورد توجه قرار گرفته است، و حتی برای بیشتر جغرافیدانان سیاسی، تورگو نامی ناآشناست. از این رو، هدف این مقاله در درجه نخست، آشکارسازی نقش تورگو فرانسوی در پایه‌گذاری اصول جغرافیای سیاسی در قرن هجدهم و سپس مقایسه آن با افکار راتزل، دانشمند آلمانی در قرن نوزدهم است.

### روش تحقیق

این مقاله از نوع تحقیقات «بنیادی نظری» است و با روش تحقیق تحلیلی - تطبیقی انجام شده است. اطلاعات مورد نیاز به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده و به شیوه کیفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

### نگاهی به زندگی تورگو

«آن روبرت ژاک تورگو»<sup>۱</sup> (۱۷۲۷-۱۷۸۱ م.) یکی از چهره‌های عمده سیاسی و فکری در آخرین دهه رژیم کهن فرانسه و یک اصلاح‌طلب پیشرو قبل از انقلاب فرانسه است. او مردی با علایق گسترده و نماد و نمونه‌ای از عصر روشنگری فرانسه<sup>۲</sup> است. با وجود این که تورگو هیچ کتابی ننوشته، اما به‌عنوان یک فیلسوف اجتماعی و اقتصاددان سیاسی شناخته می‌شود (Younkins, 2006: 16)، (Israel, 2011: 7)؛ که در حوزه‌های مختلفی مانند فلسفه، الهیات، اقتصاد، و جغرافیای سیاسی نوشته‌هایی دارد. هرچند بسیاری از نوشته‌های او در دوره حیاتش منتشر نشد.

تورگو در سال ۱۷۲۷ م. در پاریس در یک خانواده اشرافی به دنیا آمد (ساول، ۱۳۳۳: ۴۸). گرچه پدر

1. Anne Robert Jacques Turgot

۲. روشنگری نامی است که به نسخه فرانسوی مهمترین جنبش اندیشه‌ها در قرن هجدهم داده شده است (مکلین، ۱۳۸۷: ۳۱۷-۳۱۸).

وی «میشل اتین تورگو» (۱۶۹۰-۱۷۵۱) در زمان لویی پانزدهم یک مقام دولتی بود، اما خانواده‌اش انتظار داشتند که تورگو کشیش شود (Younkins, 2006: 16). تورگو در سال ۱۷۴۹ در دانشگاه سوربن در رشته الهیات پذیرفته شد (Orain, 2011:12). هرچند او کشیش شدن را برگزیده بود اما در سال ۱۷۵۱م. تصمیم گرفت الهیات را رها کرده و به یک حرفه دولتی وارد شود (Younkins, 2006: 16)، زیرا دیدگاه‌های ارزشمند و بویژه دیدگاه مادی او با مذهب کاتولیک سازگاری نداشت. سال بعد، تورگو مشاور پارلمان پاریس شد و در مواجهه با فساد موجود در آن زمان، وحشت زده شد و به اصلاح‌طلبان گرایش یافت. وی با الهام از ایده‌های سر ویلیام پتی<sup>۱</sup> و جوسیا تاکر<sup>۲</sup> به یک مدافع متعهد به اصلاحات اقتصادی لیبرال مبدل شد. تورگو همچنین تحت تأثیر فیزیوکرات‌ها<sup>۳</sup>، به رهبری فرانسوا کوسنای<sup>۴</sup> و مارک دو میرابو<sup>۵</sup> قرار داشت (Heffernan, 1994: 330).

تورگو در سال ۱۷۶۱م. به‌عنوان مدیر ارشد لیموز<sup>۶</sup> - که یکی از فقیرترین مناطق فرانسه بود - گماشته شد و سیزده سال در این سمت باقی ماند (Dodson, 2009: 435). در سال ۱۷۷۴ پس از مرگ لویی پانزدهم، تورگو به مقام وزارت نیروی دریایی و سپس وزارت امور مالی منصوب شد. وزارت کوتاه مدت دو ساله او تغییر عمده‌ای در سیاست اداری ایجاد کرد. برخلاف پیشینیان، تورگو به دنبال تأثیرگذاری بر رشد اقتصادی ملی بود، و به جای اینکه صرفاً رفتارهای فاسد دولت و رژیم سلطنتی نادیده انگارد (Heffernan, 1994: 330-331)؛ مدافع قوی اصلاحات سیاسی و اقتصادی بورژوازی و جهت‌دهنده و اشاعه‌دهنده تفکر فیزیوکراتیک بود (Burkett, 2003: 162). اما تلاش‌های تورگو برای اصلاحات فیزیوکراتیک موجب اعتراض کسانی شد که وی سودجویی آنها را از میان برداشته بود (مک‌لین، ۱۳۸۷: ۹۷۴). سیاست‌هایی که وی در دوران تصدی‌گری‌اش انجام داد، شاه را به انزوا

1. Sir William Petty

2. Josiah Tucker

۳. فیزیوکراتیسم مکتبی است که ادامه راه روشنگری قرن هجده فرانسه است. «نظام طبیعی» پایه فکری و محور اصلی عقاید فیزیوکرات‌ها را تشکیل می‌دهد. آنها زمین را منبع نهایی تمامی ثروت‌ها تلقی می‌کردند و معتقد به تجارت آزاد بودند. همچنین آنها دخالت دولت را در اقتصاد منطقی نمی‌دانستند (اخوان رضایت، ۱۳۸۶: ۳۱۶). (بابایی، ۱۳۹۱: ۵۹۵).

4. Francois Quesnay

5. Marquis de Mirabeau

6. Limoges

۷. لازم به ذکر است که قبل از ۱۷۸۹ فرانسه ترکیبی از یک پادشاهی مطلقه با فئودالیسم بود. این امر در نتیجه توافقی بود که بر اساس آن اشرافیت به ازای عدم مداخله در سیاست پادشاه از مالیات معاف شد. اما پادشاه (حتی در زمان لویی چهاردهم (۱۷۱۴-۱۶۴۳) که از مطلق‌ترین پادشاهان فرانسه بود، توسط اشرافیت بسیار محدود می‌شد. از آنجا که ثروتمندان مالیات پرداخت نمی‌کردند، یک بحران مالی دائمی وجود داشت و مالیات‌بندی سنگین بر بقیه جمعیت، و استفاده از فوق‌العاده‌ترین اقدامات در فروش مشاغل و عناوین اشرافی، تنها راه پرهیز از آثار این بحران مالی بود (مک‌لین، ۱۳۸۷: ۳۸۸).

کشاند و در نهایت شاه، در سال ۱۷۷۶، تمام سیاست‌های وی را ملغی نمود و وی را از کار برکنار کرد (واگی و گروئن، ۱۳۸۷: ۱۳۶) (Dodson, 2009: 435). در نهایت تورگو در سال ۱۷۸۱ به دلیل بیماری نقرس درگذشت. یکی از نظریه‌های مهم تورگو موسوم به «نظریه پیشرفت» است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

### تورگو و اندیشه پیشرفت

نظریه تورگو درباره «پیشرفت»، گامی مهم در فلسفه جدید تاریخ بود (Meek, 1973: 41)؛ البته اعتقاد به «پیشرفت» در میان متفکران روشنگری جنبه عام داشت (مکلین، ۱۳۸۷: ۳۱۷-۳۱۸)؛ اما تورگو برای اولین بار دکتترین «پیشرفت» را به صورت منسجم و فرموله شده ارائه داد. پیش از سال ۱۷۵۰م. عقیده رایج بر این بود که پیشرفت انسان در نهایت با شرایط طبیعی و محدودیت‌های اعمال شده توسط خداوند، محدود می‌شود. گفته می‌شود که ارائه دو سخنرانی تورگو در سال ۱۷۵۰م. در دانشگاه سوربن در پاریس، چارچوبی برای مفهوم جدید تاریخ جهان از دورترین دوران باستان تا به امروز است و اولین نسخه مهم از ایدئولوژی پیشرفت در دوران مدرن به شمار می‌رود (Israel, 2011: 7). سخنرانی اول تورگو در ماه جولای ۱۷۵۰م.، در مورد مزایای مسیحیت برای انسان‌ها بود، اما وی در این سخنرانی این ادعا که مسیحیت تنها نیروی پیش‌رونده و پویا در تاریخ جهان است، را رد کرد و در عوض این موضوع را مطرح نمود که در نهایت، روندهای مادی اقتصادی و اجتماعی که غالباً در سطحی عمیق و غیرقابل درک عمل می‌کنند، اهمیت بیشتری می‌یابند (Heffernan, 1994: 332). سخنرانی دوم وی در ماه دسامبر ۱۷۵۰م. در مورد پیشرفت‌های پی‌درپی ذهن انسان بود. به گفته وی «توالی نسل انسان» موجب می‌شود که از عصری به عصر دیگر، چشم‌اندازی همیشه در حال تغییر وجود داشته باشد. خرد، احساسات و آزادی، بی‌وقفه منجر به رویدادهای جدید می‌شوند: تمامی اعصاب به وسیله عصر دیگر و نیز به وسیله توالی علل و تأثیراتی که حکومت کنونی را با تمامی حکومت‌های قبلی پیوند می‌دهند، محدود می‌شوند. «گفتار و نوشتار»، توالی اندیشه‌ها و برقراری ارتباط با دیگران را میسر می‌سازد و به این ترتیب تمام گنج دانش، همانند میراثی که دائماً به وسیله اکتشافات یک عصر بزرگتر می‌شود، از نسلی به نسل بعدی

انتقال می‌یابد» (Meek, 1973: 41). او مانند یک مسافر زمان در حرکت از گذشته به آینده، به سراسر قرون توجه داشت؛ وکل تاریخ را در این ادعا فشرده ساخت که «نژاد بشر از منشأ آن، در نگاه یک فیلسوف به‌عنوان یک «کل» گسترده ظاهر می‌شود، که خود شبیه هر فرد دیگر دوران کودکی و بلوغ و پیشرفت دارد». او برای نشان دادن خطوط اصلی پیشرفت ذهن انسان، از نظرات «جان لاک» فیلسوف انگلیسی آغاز می‌کرد، و بر این گمان بود که مخاطبان او گزاره‌های جان لاک را درباره اینکه «حواس» منبع منحصر به فرد ایده‌های ما را تشکیل می‌دهند، به‌عنوان اصل بدیهی قبول می‌کنند. تورگو استدلال می‌کرد که کل قدرت قوای ذهنی ما منحصر به این است که ایده‌های دریافت شده از طریق حواس را ترکیب کند. بنابراین، از آنجا که همه انسان‌ها به یک «گونه» تعلق دارند، و همه آنها ساکن یک جهان هستند، پس همه انسان‌ها ایده‌های یکسانی دارند که ناشی از نیازها و تمایلات مشترک اما با نرخ رشد متفاوت است. تا به حال نیز مشاهده شده که علوم ایستا نیستند و هرگز نمی‌توان راه‌حل نهایی را شناخت. به این ترتیب او تأکید می‌کرد که پیشرفت با هر سرعتی، یک حرکت کلی به سمت بهبود و بهسازی است (Clarke, 1973: 410-411).

هرچند تورگو در این سخنرانی‌ها اشاره‌ای به جغرافیا و یا نظریه مرحله‌ای رشد انسان نکرد اما نظرات او، به دلیل پاسخ به دو پرسش اصلی درباره «پیشرفت» قابل توجه است: نخست، «ماهیت عامل انسانی» و دیگری «ماهیت پیشرفت به‌عنوان یک فرایند تاریخی». درک تورگو از «پیشرفت» با موضوع عامل انسانی آغاز می‌شود. تورگو در سخنرانی استثنایی خود در سال ۱۷۵۰م. که در سن ۲۳ سالگی در مورد ماهیت «پیشرفت» انجام داد، به دنبال وفق دادن عامل انسانی و الهی بود. او با دیدی که از اعتقاد وی ناشی می‌شد، «خدا» را به‌عنوان اولین محرک و نه به‌عنوان چهره‌ای مداخله‌گر در نظر گرفت، و «پیشرفت» را از طریق یک قوس تاریخی تشریح کرد. «پیشرفت» از نظر تورگو، جهت‌یابی انسانی داشت و با درک درستی از تاریخ و گذشته انجام شده بود. در تحلیل تورگو، «انسان» محور مرکزی و بازیگر اصلی تاریخ است (Alexander & Jackson, 2001:13). وی در گفتمان بعدی خود از تاریخ جهان، سعی داشت علل «پیشرفت» را مشخص کند و تا حدی نیز، در یادداشت‌های خود به آن پرداخته بود، یادداشت‌هایی که هیچ‌گاه در طی دوره زندگی‌اش منتشر نشدند. وی در یک پاراگراف تکمیل نشده، عناصر عمده در ایده «پیشرفت» را پیش‌بینی کرده است (Clarke, 1990: 864).

تورگو معتقد بود در همه زمان‌ها و مکان‌ها از مصر باستان تا عصر رنسانس، عوامل یکسانی تأثیرات خود را بر روی تکامل و تحول مدام جامعه انسانی گذاشته‌اند. این عوامل عبارتند از اغراض نفسانی، خرد، اقلیم و جغرافیا. او سعی کرد شواهدی از تاریخ بشر که الگوهای مهمی در مورد رشد و پیشرفت ملت‌ها در بردارد را نشان دهد.



شکل ۱: تورگو و اهمیت نظریه پیشرفت

او به‌عنوان نمونه، درباره فینیقی‌ها به رابطه بین محیط و سرمایه‌گذاری و تشکیلات اقتصادی اشاره می‌کرد. از آنجا که مکان اولیه زندگی فینیقی‌ها (لبنان امروزی) مکانی بود که ناهمواری‌ها اجازه کشاورزی به آنان را نمی‌داد؛ به دادوستد بیش از کشاورزی اهمیت می‌دادند و به یک قدرت دریایی بزرگ تبدیل شدند. فینیقی‌ها مرحله‌ای از پیشرفت مردم مدیترانه را نشان داده‌اند و کشتی‌های آنها در سراسر مدیترانه گسترش یافت. علم نجوم، نیروی دریایی و جغرافیا هر یک با استفاده از دیگری کامل شد و سواحل یونان و آسیای صغیر به مستعمرات فینیقی تبدیل شد. همچنین او معتقد بود مستعمرات شبیه میوه‌های چسبیده به درخت هستند، اما زمانی که رسیده شده و به بلوغ می‌رسند؛ از درخت می‌افتند. تورگو با بررسی مستعمرات فینیقی، استدلال می‌کرد که آنها یکباره خودکفا شدند و انجام دادند آنچه را که کارتاژ انجام داد و آنچه که بعداً امریکا روزی انجام خواهد داد (Clarke, 1973:411)، (Clarke, 1985:256)، (Clarke, 1990:864). او پیش‌بینی می‌کرد که هیچ چیز نمی‌تواند عواملی که دیر یا زود منجر به استقلال مستعمرات انگلیسی در سراسر اقیانوس اطلس می‌شود را متوقف کند. این پیش‌بینی مبتنی بر افزایش قدرت اقتصادی و پیشرفت مستعمرات بود (Cheney, 2003: 9). در مجموع، تورگو رشد مداوم را به عنوان یک هنجار می‌دید (Skaggs, 1999:491) و استدلال می‌کرد که تمامی عوامل در یک برنامه رو به کمال با هم ترکیب می‌شوند تا تمام نوع بشر به سمت پیشرفت حرکت کند. از آنجا که او بر تاریخ بشر تأکید می‌کرد، به شرایط جغرافیایی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که منجر به

قدرت گرفتن و توسعه ملت‌ها می‌شوند، توجه می‌کرد (Clarke, 1993: 1095). بعد از تورگو، در عرض ۳۰ سال، ادبیات مربوط به ایده «پیشرفت» در سراسر اروپا جریان پیدا کرد. در سراسر اروپا فیلسوفان و نویسندگان مطالبی در مورد درس‌های تاریخ یا اندیشه پیشرفت، نگاشتند. آن زمانی بود که تقریباً هر نویسنده‌ای احساس می‌کرد که باید به تولید یک تئوری در مورد تاریخ بشر پردازد. به طوری که کانت در سال ۱۷۸۴م. اندیشه‌های خود در مورد تاریخ جهان را ارائه داد (Clarke, 1973: 411).

### افکار تورگو در باره جغرافیا و جغرافیای سیاسی

تورگو یکی از افرادی است که در تاریخ مطالعات «ژئو- قدرت» می‌توان به وی اشاره کرد (Tuathail, 1996: 8). در سال ۱۷۵۱م. تورگو مقاله‌ای نوشت که در آن برای اولین بار اصطلاح «جغرافیای سیاسی» را به کار برد و طرحی از کتاب پیشنهادی خود درباره جغرافیای سیاسی ارائه داد. به این ترتیب، وی اولین کسی بود که اندیشه جغرافیای سیاسی را مطرح کرد. در تعریفی که تورگو از جغرافیای سیاسی در این مقاله داده بود به رابطه میان واقعیات جغرافیایی، اعم از طبیعی و انسانی، با سازمان سیاسی اشاره کرده بود (میرحیدر، ۱۳۹۰: ۴). یکی از اهداف تورگو توسعه یک نظریه جغرافیایی و تاریخی کامل و جامع از پیشرفت انسان بود، چیزی که مانوئل و مانوئل (۱۹۷۹) به عنوان «جغرافیای تاریخی جهان» توصیف می‌کنند. مقاله او درباره جغرافیای سیاسی و نیز یک اثر بسیار مرتبط در مورد تاریخ جهان که چند ماه بعد به نگارش درآمد، چهارچوبی را برای چنین نظریه‌ای فراهم می‌کنند.

مقاله «طرح پیشنهادی برای یک کتاب جغرافیای سیاسی» به دو قسمت تقسیم می‌شد، که قسمت اول شامل یک مقدمه عمومی کوتاه و قسمت دوم، که بسیار طولانی‌تر بود به توصیف نقشه‌های سیاسی جهان در دوران‌های مختلف می‌پرداخت (Heffernan, 1994: 334). تورگو در این مقاله چهار عنصر جغرافیای سیاسی را مشخص کرده است که عبارتند از:

۱. مطالعه تاریخی ارتباط میان جهان طبیعی، توزیع جمعیت در سراسر کره زمین و شکل‌گیری دولت - ملت‌ها؛

1. plan d'un ouvrage sur la geographie politique



۲. مطالعه منابع، صنایع، تجارت و ثروت در چند کشور خاص؛

۳. مطالعه سامانه حمل و نقل در کشورهای مختلف؛

۴. مطالعه گوناگونی جغرافیایی در اشکال حکومت و سازمان سیاسی در سراسر جهان؛

تورگو معتقد بود زمانی که دانش این چهار جنبه جغرافیای سیاسی به دست آمد، باید در خدمت «دولت خوب» و «مدیریت کشور» قرار گیرد. علاوه بر این چهار عنصر تورگو سه عرصه جدید که از دانش جغرافیایی استفاده می‌کنند را شناسایی کرده است؛ این عرصه‌ها عبارتند از:

۱. نقش دانش جغرافیایی در شکل‌گیری روابط اقتصادی و سیاسی یک کشور با کشورهای دیگر؛

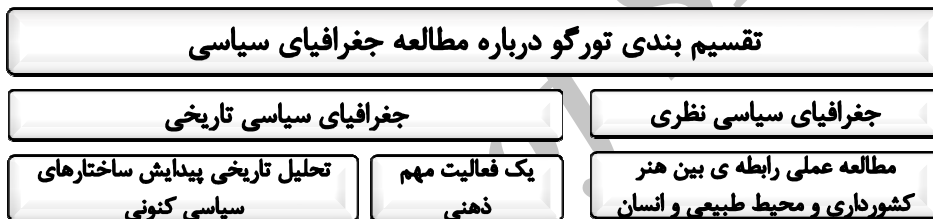
۲. نقش جغرافیا در تعریف ساختارهای اداری داخلی و نهادها (تقسیمات کشوری)؛

۳. و بالاخره نقش جغرافیا در انتخاب مناسب‌ترین نوع نظام حکومتی و قانون اساسی برای شرایط انسانی و محیطی معین (میرحیدر، ۱۳۹۰: ۴-۵). بنابراین از نظر تورگو صرف‌نظر از مبانی نظری، جغرافیای سیاسی یک علم کاربردی نیز است. نکته مهم دیگر در مقاله تورگو، مجادله‌ای بود که وی با مونتسکیو به خاطر دیدگاهش در مورد جبر محیطی داشته است. از نظر مونتسکیو، محیط فیزیکی، مخصوصاً آب و هوا، تأثیر مهمی روی جامعه دارد؛ در حالی که به عقیده تورگو «ذهن انسان» به‌طور مستقل از نظم طبیعت عمل می‌کند (میرحیدر، ۱۳۹۲).

از نظر تورگو، به این ترتیب جغرافیای سیاسی به‌طور کلی به‌عنوان «مطالعه تمامی جنبه‌های فعالیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انسان ضمن تعامل با جهان طبیعی تعریف می‌شود». از نظر وی جغرافیای سیاسی به‌طور آشکار یک عمل جهانی بود که هدف از آن نظریه‌پردازی درباره «کل جهان» بود. این نکته بر اساس عقیده محکم روشنگرانه تورگو قرار داشت که «علم» - و بویژه جغرافیا - باید استفاده «عملی» برای دولت داشته باشد. بنابراین، جغرافیای سیاسی هم یک تمرین فکری و هم یک عمل اجرایی و مدیریتی بود.

تورگو، با ارائه یک چارچوب، گزینه دیگری را نیز پیشنهاد داد. از نظر او، مطالعه جغرافیای سیاسی را می‌توان به دو حوزه گسترده تقسیم‌بندی نمود: «جغرافیای سیاسی نظری» و

«جغرافیای تاریخی». به طور متناقض، «جغرافیای سیاسی نظری» مطالعه عملی رابطه بین هنر کشورداری و محیط طبیعی و انسان است. «جغرافیای تاریخی یا پوزیتیو» به‌عنوان یک فعالیت مهم ذهنی، در قلب تعریف تورگو قرار داشت. او ادعا کرد که «جغرافیای پوزیتیو یا تاریخی» عبارت از بررسی تاریخی چگونگی پیدایش ساختارهای سیاسی کنونی است. سپس او آن را وارد یک گفتمان جالب در مورد «رابطه بین تاریخ و جغرافیا» نمود. جغرافیا، که توصیف زمان حال می‌باشد، با تبدیل حال به آینده به طرز بی‌نهایتی تغییر می‌کند؛ در حالی که تاریخ که ثبت زمان‌های گذشته است، توصیف توالی جغرافیاهای گذشته است. از نظر تورگو، جغرافیا و تاریخ، به لحاظ نظریه و روش‌شناسی، مقوله‌های ذهنی یکسانی هستند؛ تاریخ ثبت انباشت شده ذخیره متغیر دانش جغرافیایی است. چیزی که امروز جغرافیاست، فردا تاریخ می‌شود.



شکل ۲: تقسیم‌بندی تورگو درباره مطالعه جغرافیای سیاسی

بخش دوم طرح تورگو در مورد یک کتاب برای جغرافیای سیاسی شامل یادداشت‌های گسترده‌ای در مورد هفت نقشه سیاسی جهان در دوره‌های متفاوت تاریخی است. اولین یادداشت به «جغرافیای نژادی جهان» مربوط می‌شد و دومین یادداشت، «پراکندگی مردم و ملت‌ها در سراسر جهان» را به‌طور کلی بررسی می‌کرد. بقیه آنها در مورد «تغییرات جغرافیای سیاسی جهان از دوره باستانی‌ترین ملل (مصر و چین) تا عصر یونان و روم تا قرون وسطی و عصر جدید» بود. در این قسمت، نظریه تورگو در مورد «پیشرفت» مرحله‌ای و رو به جلو انسان ظاهر می‌شود - هرچند که در این مرحله او فقط سه دوره رانشناسایی کرد. تورگو در بحث خود در مورد اولین نقشه سیاسی جهان ادعا کرد که پروژه‌اش شامل بررسی موارد زیر است: «تغییرات متوالی در سبک زندگی انسان و ترتیب این توالی از شکار به چوپانی و سپس کشاورزی؛ دلایلی که مردمان خاصی برای دوره طولانی‌تر در مرحله شکار و سپس چوپانی باقی ماندند؛ تفاوت‌هایی که از این سه مرحله در

رابطه با تعداد افراد، حرکت ملت‌ها، میزان سختی یا آسانی غلبه بر موانع طبیعی در رابطه با ارتباطات برای جوامع مختلف وجود دارد». تورگو در تحلیل خود، محدودیت‌های زمانی این «پیشرفت» را شناسایی نکرده است (Heffernan: 1994:333-336) و به «پیشرفت» به عنوان یک فرایند خطی نگاه کرده است (Alexander & Jackson, 2001:15). در سال ۱۷۵۲، او رساله کوتاهی به شکل یادداشت در مورد «تاریخ جهانی» تهیه کرد. این رساله با بررسی وضعیت مغز انسان در شکل ابتدایی آغاز می‌شود و سپس رشد آن را در چهار مرحله مورد بررسی قرار می‌دهد: عصر شکار، عصر چوپانی، عصر کشاورزی، و عصر تجارت. از نظر او اروپا، در میان سایر مناطق جهان، به عصر چهارم گذار کرده است. هر یک از این مراحل به وضعیت متفاوتی از معیشت مربوط است و دارای مجموعه متفاوتی از ایده‌ها، نهادها، قوانین، سیستم‌های دارایی، حکومت‌ها، سنت‌ها، روش‌ها، اخلاقیات و زبان می‌باشد (Heffernan: 1994: 335-336).

از نظر تورگو تحول فکری، تکنیکی و سیاسی تقریباً مترادف هستند و استدلال عمده وی این بود که «پیشرفت» در طی زمان بستگی به پخش آن در فضا دارد. از نظر او، «پیشرفت تاریخی» به وسیله ایجاد ارتباطات در سراسر فضا تعیین می‌شود که به نوبه خود بستگی به ابداعات قاطع دارد (Williams, 1994:224). بنابراین، این واقعیت که اولین بیان «نظریه مرحله‌ای پیشرفت انسان» در یادداشتی درباره جغرافیای سیاسی ظاهر شده است، تصادفی نیست. درک علمی «جغرافیای جهان»، کلید کل نظریه تورگو بوده است، زیرا جغرافیای جهان شاهدهی را برای «نظریه پیشرفت مرحله‌ای» او ارائه می‌کرد. دغدغه تورگو درباره موضوعات جغرافیایی این میراث را برای ما باقی گذاشته است که «جغرافیا» علمی است که پایه نظری دارد نه مجموعه‌ای از واقعیت‌ها یا توصیف‌ها. بیست‌وشش سال بعد، پس از این که تورگو سوربن را ترک کرد، ارتباطی که او میان «جغرافیا و پیشرفت بشری» ایجاد کرده بود در نامه‌ای که ادموند برک به ویلیام رابرتسون در سال ۱۹۷۷ نوشته شده بود، مورد تأکید قرار گرفت (Heffernan: 1994: 337-338). همانگونه که گفته شد، از نظر تورگو «جغرافیای سیاسی» یک دانش کاربردی برای استفاده دولت است (ELIS, 2004:4). او به‌عنوان یک لیبرال کلاسیک معتقد بود که آزادی بالاترین کمال سیاسی است و به مفهوم جامعه باز و پویا اعتقاد داشت. او معتقد بود که فعالیت دولت محدود به حفاظت از افراد و ملت در برابر «بی‌عدالتی‌ها» و «تهاجم» است (Younkins, 2006: 10-15). تورگو تلاش شجاعانه‌ای برای رهاکردن اقتصاد فرانسه از ریشه‌های فئودالیسم کرد. در زمانی که

او مدیر ارشد منطقه لیموژ بود، یک برنامه گسترده اصلاحی در این منطقه اجرا کرد. سیستم مالیات ناعادلانه را از بین برد، استفاده اجباری از نیروی کار برای ساخت جاده را ممنوع ساخت، و سیستم پیچیده قیمت و محدودیت‌های بازار در مورد تجارت محلی را منسوخ کرد. او همچنین نظریه‌های اقتصادی و حکومتی خود را در اواخر دهه ۱۷۶۰م. در مجله یک فیزیوکرات<sup>۱</sup> با عنوان «تأملی بر تشکیل و توزیع ثروت» منتشر نمود. نظرات او در مورد پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، سرمایه، بهره و سود کاملاً جدید بودند و تا حدی نظریه‌های اقتصادی آدم اسمیت را پیش‌بینی می‌کردند. این نکته قابل ذکر است که در زمان تورگو نظم حاکم، بر رژیم سلطنتی به‌عنوان واحد اصلی اقتصادی و سیاسی تأکید می‌کرد و در نتیجه، قدرت در حول سلطنت مطلق متمرکز بود. در مقابل، تورگو از یک نظم اقتصادی و سیاسی لیبرال و کاپیتالیست حمایت می‌کرد که هدف آن محافظت از دارایی افراد بود. بنابراین، وی تلاش کرد تا قدرت اقتصادی و سیاسی را از نظر جغرافیایی پراکنده کرده و حرکت نامحدود کالاها و منابع را تسهیل نماید (Heffernan, 1994: 330-331). تورگو به دنبال کاهش فعالیت‌های دولت در بسیاری از مناطق بود. او به رابطه بین گسترش تقسیم کار و افزایش استاندارد زندگی برای حتی فرودست‌ترین اعضای جامعه توجه داشت و انتظار داشت که بازار آزاد منجر به افزایش تولید و قیمت‌های پایین‌تر برای مصرف‌کنندگان و یک منبع مالیاتی برای دولت شود. از نظر تورگو، تجارت آزاد غله بهترین راه جلوگیری از کمبود در کشورهای اروپایی بود. بنابراین، با مداخله دولت در تجارت غله مخالف بود (Cheng & Yang, 2004: 139)، (Younkins, 2006: 16) وی برای بهبود وضعیت کشاورزی تلاش بسیاری کرد. دو موفقیت بزرگ در طی دوران تصدی بسیار کوتاه تورگو (کمتر از دو سال) عبارت از «اصلاح کامل مالیات» و «بهبود گسترده سیستم جاده‌ها» در سراسر فرانسه بود (Jackson, 1992: 459-469).

تورگو، سیاستمداری بود که نه تنها نگران آینده بود بلکه سعی در هدایت جامعه به مسیری خاص داشت. در واقع، او خود را به‌عنوان یک آینده‌ساز می‌دید (Adam, 2011: 591). و به هنرهای متفاوت دولت توجه داشت (Ó Tuathail, 1996: 8). در درجه نخست، هدف تورگو تثبیت سیستمی بود که وحدت سیاسی و اجتماعی را تشویق کند و طرحی از تقسیمات منطقی کشوری را

---

1. Ephemerides du citoyen

ترویج نماید. وی استدلال می‌کند که شکل‌گیری افکار عمومی مناسب، نیازمند مؤسساتی در رده‌های متعدد دولتی است که قادرند منافع و احساسات و تعصبات جامعه را تعدیل و تصفیه کنند. بر این اساس، او استقرار یک سیستم چند لایه مجامع مشورتی را ترویج می‌کند. کسانی که برای این مجامع انتخاب می‌شدند، احتمالاً می‌باید جزء تحصیل کرده‌ترین، محترم‌ترین؛ تواناترین و لایق‌ترین اعضای جامعه می‌بودند. مسئولیت آنها نشان دادن منافع جزئی مؤسسه خودشان نبود بلکه، حمایت از منافع عقلانی جامعه بود (Sheehan, 2009: 70-75). وظیفه این هرم مجامع، پرداختن به امور اقتصادی بود و باید در سطح روستاها، بخش‌ها، استان‌ها و در نهایت کشور ایجاد می‌شد. این یک سیستم انتخابی بود، به گونه‌ای که هر یک از این مجامع مسئول تعیین اعضای مجمع بالاتر بود. همچنین، این نهادها و عوامل باید توان تصمیم‌گیری را داشته و می‌توانستند به دولت توصیه‌ها و مشاوره‌هایی در زمینه همه امور اقتصادی ارائه دهند. به این دلیل است که طرح بلندپروازانه‌ای که تورگو به دقت در مورد مجامع شرح داده بود، اگر به کار گرفته می‌شد می‌توانست ساختار سیاسی فرانسه را با سقوط و فروپاشی مواجه کند. به عقیده او یک تغییر مهم مانند تغییر اقتصاد به اقتصاد بازار، اگر به وسیله یک سازمان مرکزی درک و حمایت شود با موفقیت انجام می‌شود. او به شدت منتقد «دیدرو»، «هولباخ» و دیگر متفکران رادیکال بود و برنامه خود را در چارچوب سلطنت، اشرافیت و نظم موجود ارائه داد. در واقع، وی این اعتقاد را نداشت که یک سیستم پادشاهی اصلاحات را با چالش مواجه می‌کند، بلکه برعکس عقیده داشت برخی اصلاحات با وجود نهادها و عوامل خوب در درون سیستم پادشاهی هم امکان‌پذیر است (Faccarello, 1998: 84-85)، (Israel, 2011: 7).

در نهایت، به نظر می‌رسد که ظهور علم «جغرافیای جدید» و ریشه‌های ایده «پیشرفت انسان» به‌عنوان یک فرایند اجتناب‌ناپذیر خطی، همزمان و مرتبط به هم می‌باشند. جغرافیای مدرن، از آغاز خود یک علم پیشرونده بود که توسط ایده‌های روشنگری درباره ریشه‌ها، ماهیت و رشد انسان ساختار یافت. جغرافیا در طی رشد و توسعه خود به عقاید خوش بینانه، لیبرال و توسعه‌ای که برای اولین بار توسط تورگو و دیگران در اواسط قرن هیجدهم صورت‌بندی شدند، وفادار باقی ماند. تحلیل‌ها، تصویرها و توصیفات مردم و محیط‌های غیرغربی که توسط جغرافی‌دانان قرن نوزدهم و بیستم ارائه شد بستگی زیادی به این دیدگاه پیش‌رونده و روشنگرانه از توانایی انسان دارد. به‌طور کلی در طول دوره امپراتوری، جغرافی‌دانان غربی به ایده‌آلی‌گرایی داشتند که تداعی‌کننده جهان آینده‌ای بود که در آن مردم و مناطق توسعه نیافته،

تحت خرد و منطق اروپایی‌های مدرن به مراحل بالاتر تمدن دست می‌یابند. بنابراین، تمدن غرب نقطه‌نهایی منطقی رشد انسانی تلقی می‌شد. در این مفهوم، می‌توان شباهتی میان خط فکری روشن بین تورگو در اواسط قرن هیجدهم و نظریه‌پردازان مدرنیست اواسط قرن بیستم (مانند روستو) ترسیم کرد. یا می‌توان نشانه‌های خوش‌بینی‌های تورگو را در صورت‌بندی‌های اخیر درباره «نظریه پایان تاریخ» مشاهده نمود (Heffernan, 1994: 137-138).

### نگاهی به زندگی فردریک راتزل

فردریک راتزل در سال ۱۸۴۴ در شهر «کالسروهه» در ایالت «بادن» آلمان، در خانواده‌ای سرشناس بدنیا آمد. (شکویی، ۱۳۸۳: ۳۰) او پس از فارغ‌التحصیل شدن در رشته‌های جانورشناسی، زمین‌شناسی، و آناتومی تطبیقی از دانشگاه هایدلبرگ در سال ۱۸۶۸، به ارتش پیوست و دو بار در جنگ میان فرانسه و پروس زخمی شد. هنگامی که در سال ۱۸۷۱، آلمان متحد به وجود آمد، ملی‌گرایی افراطی او، وی را به مطالعه جوامع آلمانی مقیم در اروپای شرقی و امریکای شمالی وا داشت (مویر، ۱۳۷۹: ۱۲۴). راتزل مدتی به‌عنوان روزنامه‌نگار در روزنامه‌های لیبرال میانه‌رو مشغول فعالیت بود و کم‌کم به‌عنوان متخصص جغرافیا به شهرت رسید. در دوره بیسمارک، رشته جغرافیا در دانشگاه‌ها تأسیس شد و در سال ۱۸۷۵، راتزل در دانشگاه مونیخ رسماً به یک شغل دانشگاهی دست یافت. راتزل خود بعداً اینگونه گفت که «من از آمریکا برگشتم و دولت بیسمارک به من گفت که به جغرافیدان نیازمندیم». یک دهه بعد، کرسی استادی جغرافیا در دانشگاه لایپزیک به راتزل اهداء شد و تا زمان مرگش در سال ۱۹۰۴ در این سمت باقی ماند. راتزل به لحاظ سیاسی، ابتدا دیدگاه‌های لیبرال رادیکال داشت اما کم‌کم به جناح راست گرایش پیدا نمود. او فعالانه، در لیگ‌های طرفداری از سیاستهای استعماری و سازمانهای ملی‌گرای محافظه کار در دهه ۱۸۸۰م. مشارکت نمود. بعد از سقوط بیسمارک، راتزل به شدت مشغول سازماندهی لیگ «پان ژرمن» و بعداً لیگ «نیروی دریایی» شد. در اوایل قرن بیستم، راتزل همراه با سایر اساتید دانشگاه در گروه موسوم به «اساتید ناوگان دریایی» برای تأسیس نیروی دریایی سطح جهانی آلمان به‌عنوان ابزاری برای دسترسی به فضای حیاتی تلاش نمود. او در زمان مرگش، در حدود ۱۲۵۰ اثر در زمینه‌های مختلف

شامل ۲۴ کتاب، ۵۴۰ مقاله و بیش از ۶۰۰ بررسی کتاب، از خود به جای گذاشت. سبک راتزل در نوشتن، تهاجمی و بدون هیچگونه احتیاط و ملایمت بود. او در نوشتن «وضوح» را فدای «تأثیر» می‌نمود. به همین دلیل آثار راتزل پر از تناقض است. در بسیاری موارد، وی معانی متناقضی از مفاهیم به کار گرفته شده به دست می‌دهد. به‌عنوان مثال، مفهوم «ارگانسیم» در بعضی جاها کاملاً معنایی زیست‌شناختی دارد و در موارد دیگر، این مفهوم تنها یک قیاس<sup>۱</sup> ضعیف‌تر است (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

### راتزل و جغرافیای سیاسی

متون جغرافیای سیاسی معمولاً «فردریک راتزل» را پایه‌گذار علم جغرافیای سیاسی می‌دانند (Sidaway, 2008: 5)؛ فردریک راتزل به شدت تحت‌تأثیر آثار «داروین» بود. وی به‌ویژه تحت‌تأثیر شاخه‌ای از داروین‌پسند اجتماعی به نام «نئولامارکیسم» بود که تکامل به وجود آمده در گونه‌های مختلف را مستقیماً ناشی از محیط می‌داند (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۹). اولین کتاب راتزل درباره ایده‌های داروین بود. او در اولین اثر مهم خود درباره جغرافیا به نام «جغرافیای انسانی»<sup>۲</sup> چنین گفت؛ «موفق‌ترین مردمان کسانی هستند که پیشروی مداوم به سمت نواحی جدید دارند، این نواحی را تصرف می‌کنند و خود و فرهنگ‌شان را بر طبیعت برای خلق چشم‌انداز فرهنگی، تحمیل می‌نمایند. ساخت ویژگی‌های مردمان معین، اساس رشد انسان و تحول فرهنگی است». جغرافیای سیاسی و فرهنگی راتزل ریشه در دانش تاریخ طبیعی و جانورشناسی داشت که راتزل آن را فرا گرفته بود. او قوانین تاریخی ویژه‌ای را فرمول‌بندی نمود که سازمان‌دهنده تمامیت یک هستی مشخص (مردم، گیاهان و یا دولت) هستند. وی در کتاب «جغرافیای سیاسی»<sup>۳</sup> خود که در سال ۱۸۹۷ م. منتشر شد؛ قوانینی مطرح نمود که ادعا می‌کرد؛ قوانین طبیعی سازمان‌دهنده رشد و توسعه سرزمینی حکومت به مثابه یک هستی مشخص‌اند (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۳۱). به‌عبارت دیگر، وی در این کتاب به مطالعه علمی «حکومت» می‌پردازد. راتزل با بهره‌گیری از نظریات داروین، «حکومت» را به‌عنوان یک

1. Analogy
2. Anthro-Geographie(1882)
3. Political Geography(1897)

موجود زنده تصور می‌کرد که همانند موجودات زنده دیگر برای تغذیه خود، نیازمند میزان خاصی از سرزمین است. او سرزمین را لبسروم (فضای حیاتی) یک موجود زنده خاص می‌نامید (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۹). راتزل در کتاب خود به دو عامل «وسعت» و «موقعیت جغرافیایی» اشاره کرده و معتقد بود که وسعت خاک یک کشور نشان‌دهنده قدرت سیاسی و نفوذ فرهنگی آن حکومت است. هر قدر خاک کشوری وسیع‌تر باشد، قدرت سیاسی و تمدن آن کشور وسیع‌تر خواهد بود. بنابراین مردم یک کشور باید از نیازهای فضایی خود آگاه باشند و در تأمین آن بکوشند. به نظر او با توجه به «نظریه رشد حکومت‌ها»، مرزهای بین‌المللی نمی‌توانند دائمی باشند، بلکه به‌طور موقت تعیین‌کننده اوضاع در نزاع فضایی حکومت‌ها محسوب می‌شوند. وی می‌گفت کشورهای کوچک اگر به اندازه جمعیت خود فضای کافی نداشته باشند، نابودی آنها حتمی است (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۶)، و اینکه حکومت‌های دارای فضاهای سرزمینی بزرگتر و تمدنهای استعماری پر جنب‌وجوش، تعیین‌کننده آینده هستند. از نظر او تقدیر این چنین است که حکومت‌های سرزمینی وسیع مانند ایالات متحده آمریکا، روسیه و چین قدرت‌های جهانی شوند و «تنازع برای فضای حیاتی» در بین فرهنگهای مختلف موتور توسعه و تغییر در تاریخ انسانی است (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۳۰-۱۳۳).

دو ویژگی اصلی جغرافیای سیاسی راتزل عبارتند از: نخست؛ وی نوعی از جغرافیای سیاسی ارائه نمود که تماماً حول «جغرافیای حکومت» است. مکان‌ها، نواحی، فضاها، مردمان، چشم‌اندازها و سایر مفاهیم جغرافیایی، اکنون تحت حاکمیت حکومت قراردارند. «حکومت» بزرگترین دستاورد انسان در زمین و اوج تمامی پدیده‌های مربوط به گسترش زندگی است. دوم؛ معنای «سیاسی» در جغرافیای سیاسی محدود به «حکومت» است (Agnew, 2002, 64). فهرست کتاب جغرافیای سیاسی راتزل، نشان‌دهنده اهمیت «حکومت» در جغرافیای سیاسی وی است: ۱. حکومت و خاک؛ ۲. حرکت و توسعه تاریخی حکومت؛ ۳. قوانین اساسی توسعه فضایی حکومت؛ ۴. موقعیت؛ ۵. فضا؛ ۶. مرز؛ ۷. ارتباط بین خاک و آب؛ ۸. کوه‌ها و دشت‌ها. برخلاف نظریه‌پردازان مشهور قبلی، که «حکومت» را یک هستی «سیاسی- قانونی»<sup>۲</sup>

---

1. Political

2. Legal-Political



می‌دانستند، راتزل «حکومت» را به یک ارگانیزم زنده تشبیه می‌نمود که قلمرو آن، بسته به سرزندگی جمعیتی و اجتماعی بطور مدام تغییر می‌کند. برای راتزل، مردمی که در ناحیه معینی سکونت گزیده‌اند، «جسم زنده»<sup>۱</sup> ای ارائه می‌دهند که در ناحیه معینی از زمین گسترش یافته و خود را از مردمان نواحی دیگر متمایز نموده‌اند. راتزل هفت قانون عمومی برای «حکومت» ارائه نمود: ۱. اندازه حکومت با فرهنگ آن گسترش می‌یابد؛ ۲. توسعه حکومت تابع رشد مردمان است؛ ۳. گسترش حکومت بر اساس الحاق جوامع کوچکتر در جوامع بزرگتر بوده است؛ ۴. مرزها به‌عنوان عوامل پیرامونی، حامل رشد و هم‌چنین حصار حکومت است؛ ۵. حکومت در حین رشد، در جهت دست‌یابی به موقعیت سیاسی ارزشمندتر تلاش می‌کند؛ ۶. اولین انگیزه توسعه فضایی حکومت، بیرون از ارگانیزم حکومت قرار دارد و ۷. تمایل عمومی حکومت برای الحاق سرزمین، از یک حکومت به حکومت دیگر منتقل شده و مدام بیشتر می‌شود (Ibid,65).

راتزل معتقد بود که قاره اروپا به اندازه کافی از سکونتگاه‌های انسانی پر شده است و اروپاییان جهت فضای حیاتی خود به سرزمین‌های جدیدی نیاز دارند که در سایر قاره‌ها وجود دارد. راتزل از این طریق، داروینیسیم اجتماعی را در «تنازع بقا» میان کشورها توجیه می‌کرد و آن را با عنوان تنازع برای زندگی مطرح می‌کرد و می‌گفت تنازع برای بقا، تنازع برای زندگی است و به این نتیجه می‌رسید که کشور او آلمان نیز لازم است جهت ادامه حیات خویش، در خارج از اروپا سرزمین‌های کافی به‌دست آورد. از این رو، نوشته‌های جغرافیای سیاسی در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰م، درست در زمان شکوفایی امپریالیسم آلمان، به صورت فوق‌العاده فعال در صحنه سیاسی جهان ظاهر گردیدند (شکویی، ۱۳۸۳: ۲۴۰).

نتیجه اینکه، در اندیشه راتزل - که متأثر از مکتب داروینیسیم بود- «دیدگاه محیط طبیعی» غالب بود و عقیده داشت که «طبیعت» تعیین‌کننده شکل سازمان‌ها و تشکیلات سیاسی مانند حکومت‌ها و امپراتوری‌ها است (Agnew & Muscara, 2012: vi-11). وی «حکومت» را محور قرار می‌داد و عمده مباحث جغرافیای سیاسی از نظر وی، کشمکش میان قدرت‌ها بر سر تسخیر فضا، دست‌اندازی به منابع و بالاخره ایجاد سرزمین‌های وسیع بود (میرحیدر، ۱۳۸۹: ۷).

## 1. Living Body

از این رو، جغرافیای سیاسی راتزل، در واقع مطالعه انسان ارگانیک، کشور ارگانیک و جهان ارگانیک بود (شکویی، ۱۳۸۳: ۲۴۰). راتزل همواره به ناسیونالیسم و توسعه ارضی آلمان می‌اندیشید. به نظر او تنها راهی که آلمان می‌توانست فضای حیاتی بیشتری به دست آورد، توسعه مستعمرات در افریقا بود. تمایل راتزل به ارائه توجیهی برای توسعه سرزمینی آلمان در بسیاری از آثار وی، به وضوح نمایان است. او نه تنها توجیهی منطقی و متفکرانه برای توسعه‌طلبی آلمان ارائه می‌کرد، بلکه، حتی آن را روندی طبیعی و لازم می‌دانست (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۹). همچنانکه «وودروفدی اسمیت» در کتاب «علوم سیاسی و فرهنگی در آلمان» می‌گوید؛ انسان‌شناسی توسعه‌طلب و جغرافیای راتزل از ۱۸۷۰م. به بعد، یکی از اشکال (دانش) خوشایند امپریالیسم آلمانی بود. راتزل به ارائه شکلی از دانش در آلمان پرداخت که تأثیر بسزایی در خلق نازیسم و خشونت آن در اوایل قرن بیستم داشت. او هم به‌عنوان فراورده‌ای فرهنگی از نظام فلسفی آلمان که کسانی چون «هگل» از نخبگان و نظریه‌پردازان آن بود و هم به‌عنوان مفسر یک متن فرهنگی آلمانی، شکلی از جغرافیای سیاسی را تأسیس نمود که بدون توجه به بسترهای سیاسی و اجتماعی و پیوندهای آن با مراکز بی‌شمار قدرت، فهم آن ناقص و ناکارآمد خواهد بود. جغرافیای سیاسی راتزل بیش از هر چیز، گفتمانی سیاسی را در پوشش علم برای احزاب راست‌گرای آلمان ایجاد نمود که این گفتمان اشتیاق ملی‌گرایی افراطی برای گسترش سرزمینی را تدوین و توجیه نمود. نتیجه فاجعه بار «گفتمان جغرافیای سیاسی راتزل» در پوشش علم، دو جنگ جهانی اول و دوم بود (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۳۱-۱۳۳).

### مقایسه افکار راتزل و تورگو

از آنچه تاکنون درباره دیدگاه‌های تورگو و راتزل درباره جغرافیای سیاسی بیان شد؛ می‌توان دریافت که تورگو برخلاف راتزل به جغرافیای سیاسی از «منظر انسان‌گرایانه» می‌نگریست نه از منظر امپریالیستی. تورگو با تأکید بر اینکه پیشرفت انسان در زمان بستگی به سرعت پخش آن در فضا دارد، سعی داشت به درک علمی جغرافیای جهان دست یابد. وی معتقد بود که تمام «قدرت سیاسی» در مرکزی به نام «ملت» جمع می‌شود نه صرفاً در عوامل فیزیکی. تورگو اصطلاح جغرافیای سیاسی را به‌عنوان شاخه‌ای از دانش برای دولت جهت «مدیریت فضا» ابداع

کرد و در آن به ارتباط بین واقعیت‌های جغرافیایی و سازمان سیاسی پرداخت. از دیدگاه وی، جغرافیای سیاسی باید در خدمت «دولت خوب» قرار گیرد. در حالی که، راتزل متأثر از «داروینیسیم اجتماعی» و «ایدئولوژی ملی‌گرایی افراطی آلمانی»، به حکومت می‌نگریست و کارکردهای حکومت را از «منظر امپریالستی» مورد توجه قرار می‌داد. در این راستا وی جهان را عرصه‌ای برای تنازع فضای حیاتی در بین فرهنگ‌های مختلف می‌دانست و معتقد بود که تمام «قدرت سیاسی»، در تبیین ماهیت حکومت و کشمکش بر سر تسخیر فضا، دست‌اندازی به منابع و بالاخره ایجاد سرزمین‌های وسیع جمع می‌شود. بنابراین، مشاهده می‌شود که راتزل برخلاف تورگو، چندان به اصول و مبانی جغرافیای سیاسی پایبند نبود. به اختصار می‌توان افکار راتزل و تورگو را در جدول زیر مورد مقایسه قرار داد:

جدول ۱: مقایسه تطبیقی اندیشه‌های راتزل و تورگو درباره جغرافیای سیاسی

راتزل	تورگو
زیست‌شناس، جانورشناس، جغرافیدان، استاد دانشگاه	فیلسوف، اقتصاددان، مدیر دولتی
رنالیست و متأثر از افکار داروین	رنالیست و متأثر از فیزیوکرات‌ها و لیبرال‌ها
ارائه‌دهنده نظریه حکومت به عنوان یک ارگانیزم	ارائه‌دهنده نظریه پیشرفت مرحله‌ای انسان
دیدگاه جبرگرایانه به علم جغرافیا	دیدگاه انسان‌گرایانه به علم جغرافیا
دانش تاریخ طبیعی و جانورشناسی بعنوان کلید نظریه فضای حیاتی «راتزل»	درک علمی «جغرافیای جهان» بعنوان کلید نظریه پیشرفت «تورگو»
«تنازع برای فضای حیاتی» در بین فرهنگ‌های مختلف، موتور توسعه و تغییر در تاریخ انسانی است.	پیشرفت‌های بی‌دری ز ذهن انسان، عامل تغییر در تاریخ است.
توجه به جغرافیای سیاسی حول مقیاس ملی با تأکید بر کشمکش میان قدرت‌ها بر سر تسخیر فضا، دست‌اندازی به منابع و ایجاد سرزمین‌های وسیع.	توجه به اصول و مبانی جغرافیای سیاسی در مقیاس‌های مختلف با تأکید بر مقیاس ملی
نگاه برون‌کشوری	دیدگاه ناحیه‌ای و نگاه درون‌کشوری
«طبیعت» تعیین‌کننده شکل سازمان‌ها و تشکیلات سیاسی است و قوانین طبیعی سازمان‌دهنده رشد و توسعه سرزمینی حکومت به‌مثابه یک هستی مشخص است.	ذهن انسان مستقل از طبیعت عمل می‌کند.
جغرافیای سیاسی، توجیهی منطقی و متفکرانه برای توسعه‌طلبی حکومت آلمان	جغرافیای سیاسی به‌عنوان شاخه‌ای از دانش که برای مدیریت فضا باید در خدمت دولت خوب قرار گیرد
دغدغه توسعه فضایی حکومت آلمان	دغدغه حل مشکلات کشور فرانسه و ایجاد اصلاحات و مدیریت فضای ملی
نتیجه فاجعه بار «گفتمان جغرافیای سیاسی راتزل» در پوشش علم، دو جنگ جهانی اول و دوم بود.	نتیجه «اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه تورگو» زمینه‌سازی برای رهایی فرانسه از فنودالیسم و انقلاب قرن هجده فرانسه و همچنین ظهور علم جغرافیای مدرن بود.

تهیه و ترسیم از نگارندگان

اما معمای این که چرا به افکار تورگو بی‌توجهی شده است این است که در زمان حیات وی به دلیل این که افکار و نوشته‌های وی خلاف نظم سلطنتی موجود بود، منتشر نشدند؛ و بعد از حیات وی نیز آثارش مورد دست‌کاری و سوءاستفاده قرار گرفتند. ۵۷ سال بعد از مرگ تورگو، شخصی به نام «دوپون»، نوشته‌های تورگو را بطور ناقص ویراستاری کرد و اندیشه‌های خود را در آن دخالت داد. همین کار ۹۰ سال بعد، توسط دو نفر دیگر صورت گرفت. تا اینکه «شل» اولین ویراستاری کامل نوشته‌های تورگو را در دو جلد به چاپ رساند که از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۳م. طول کشید. به این نکته نیز باید توجه نمود که با توجه به این که تورگو افکار خود در مورد دولت خوب و حکومت را در چارچوب نظم سلطنتی مطرح کرده بود بعد از انقلاب فرانسه، توجه زیادی به افکار وی نشد. اما این که چرا امروزه در جغرافیای سیاسی همچنان به افکار وی بی‌توجهی می‌شود هنوز معماست. اما جغرافیای سیاسی توسعه طلب راتزل از ۱۸۷۰م. به بعد، یکی از اشکال (دانش) خوشایند امپریالیسم آلمانی بود و حکومت آلمان در ترویج و عملی کردن آن تلاش بسیاری کرد.

### تجربه تحلیل و نتیجه‌گیری

اندیشه‌های «آن روبرت ژاک تورگو»، فیلسوف، اقتصاددان و مدیر مشهور فرانسوی، تأثیر بسزایی در ظهور علم «جغرافیای مدرن» و «جغرافیای سیاسی» داشته است. تورگو، ارائه‌دهنده «نظریه پیشرفت مرحله‌ای و رو به جلو انسان» است. او معتقد بود که تمدن از طریق یک سری مراحل مشخص، از طریق ارتباطات مختلف بین مردم و دنیای طبیعی و از طریق شیوه‌های مختلف معیشتی و اشکال مختلف اجتماعی و اقتصادی و سازمان سیاسی پیشرفت می‌کند. از این‌رو، وقتی مردم در این مراحل حرکت می‌کنند سلطه انسان بر طبیعت افزایش می‌یابد. از نظر او تمدن به شیوه عمودی و افقی در حال پیشرفت است و به همین علت، «پیشرفت» فرایندی مداوم و خطی است. این نظریه بعدها اساس نوشته‌های دانشمندان قرن بیستم در مورد «پیشرفت مرحله-ای انسان» قرار گرفت. درک علمی «جغرافیای جهان» کلید «نظریه پیشرفت» تورگو بوده است؛ استدلال وی در این نظریه این است که پیشرفت در زمان بستگی به پخش در فضا دارد و پیشرفت تاریخی به وسیله ایجاد ارتباطات در سراسر فضا تعیین می‌شود. «جغرافیای جهان» شاهدی را برای نظریه پیشرفت مرحله‌ای او ارائه می‌کرد. بنابراین، این واقعیت که اولین بیان

نظریه مرحله‌ای پیشرفت انسان در یادداشتی درباره جغرافیای سیاسی ظاهر شد، تصادفی نیست. تورگو با دیدی انسان‌گرایانه به علم جغرافیا می‌نگریست و معتقد بود که تمام قدرت در مرکزی به نام «ملت» جمع می‌شود. این نگرش جامع نسبت به جغرافیا، بر خلاف پیشینیان و نویسندگانی که حتی در اوایل قرن بیستم عمدتاً به تأثیر عوامل فیزیکی بر سیاست توجه داشتند، شاخص است.

اولین تعریف و اولین کاربرد اصطلاح جغرافیای سیاسی بوسیله تورگو در مقاله‌ای در سال ۱۷۵۱م. صورت گرفت. بنابراین، می‌توان گفت تورگو نخستین کسی بود که اصطلاح جغرافیای سیاسی را ابداع کرد. او از این اصطلاح برای اشاره به تلاش‌هایش برای نشان دادن ارتباط بین واقعیت‌های جغرافیایی (از خاک و کشاورزی تا سکونتگاه‌ها و توزیع قومی) و سازمان سیاسی استفاده کرد. از نظر تورگو جغرافیای سیاسی به‌عنوان شاخه‌ای از دانش می‌تواند اطلاعات لازم را به دولت جهت «مدیریت فضا» ارائه کند. در واقع، او به جغرافیای سیاسی به‌عنوان یک علم کاربردی می‌نگریست که باید در خدمت دولت خوب باشد و نیز دیدی جامع نسبت به اصول و مبانی جغرافیای سیاسی در مقیاس‌های مختلف فضایی داشت. در این راستا، برخلاف تصور رایج مبنی بر اینکه راتزل، دانشمند زیست‌شناس و جانورشناس آلمانی، بنیانگذار جغرافیای سیاسی است، باید به نکاتی درباره نظریات و دیدگاه‌های او توجه داشت. وی برخلاف تورگو، تنازع برای فضای حیاتی در بین فرهنگ‌های مختلف را، موتور توسعه و تغییر در تاریخ انسانی می‌دانست. از نظر راتزل که معمولاً متون جغرافیای سیاسی به اشتباه از وی به‌عنوان پدر جغرافیای سیاسی یاد می‌کنند، محور مطالعه جغرافیای سیاسی، «تیین ماهیت حکومت» بود و عمده مباحث از نظر وی، کشمکش بر سر تسخیر فضا، دست‌اندازی به منابع و بالاخره ایجاد سرزمین‌های وسیع میان قدرت‌ها بود. او تحت تأثیر افکار داروین و ایدئولوژی ملی‌گرایی افراطی آلمانی شکلی از جغرافیای سیاسی ارائه داد که تأثیر به‌سزایی در خلق و خشونت نازیسم اوایل قرن بیستم داشت. جغرافیای سیاسی راتزل بیش از هر چیز، گفتمانی سیاسی را در پوشش علم برای احزاب راست‌گرای آلمان ایجاد نمود که این گفتمان اشتیاق ملی‌گرایی افراطی برای گسترش سرزمینی را تدوین و توجیه نمود که نتیجه آن دو جنگ جهانی اول و دوم بود. در واقع، وی برخلاف تورگو به اصول و مبانی جغرافیای سیاسی پایبند نبود. نتیجه تحقیق حاضر نشان می‌دهد جغرافیای سیاسی که امروزه در دانشگاه‌ها وجود دارد و

شیوه کاربرد آن برای حکومت و دولت، بیشتر با روح جغرافیای سیاسی تورگو منطبق است تا جغرافیای سیاسی مدنظر راتزل. بنابراین، بنیان‌گذار علم جغرافیای سیاسی «آن روبرت ژاک تورگو» است. در حالیکه، می‌توان راتزل را بنیان‌گذار مکتب سستی ژئوپلیتیک دانست؛ هر چند وی واژه ژئوپلیتیک را به کار نبرده است.

اما چرایی «معمای» بی‌توجهی به افکار جغرافیایی «تورگو» به دو دلیل است: نخست، عدم انتشار افکار و نوشته‌های وی در زمان حیاتش که برخلاف نظم سلطنتی موجود تلقی می‌شدند. بعدها نیز آثار وی مورد دست‌کاری و سوء استفاده قرار گرفتند. تا این که «شل» اولین ویراستاری کامل نوشته‌های تورگو را در دو جلد به چاپ رساند که از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۳ طول کشید. دوم اینکه، از آنجا که تورگو افکار خود در مورد دولت خوب و حکومت را در چارچوب حفظ نظم سلطنتی مطرح کرده بود، بعد از انقلاب فرانسه، توجه زیادی به افکار وی نشد. اما این که چرا «امروزه» همچنان به افکار جغرافیایی وی بی‌توجهی می‌شود هنوز معماست! در مقابل آن، شاهد اشاعه تفکرات راتزل به‌عنوان بنیان‌گذار جغرافیای سیاسی هستیم. این نکته به جغرافیای سیاسی توسعه طلب راتزل از ۱۸۷۰م. به بعد، باز می‌گردد که یکی از اشکال (دانش) خوشایند امپریالیسم آلمانی بود و حکومت آلمان در ترویج و عملی کردن آن تلاش بسیاری کرد.

## منابع

۱. اخوان رضایت، احمد (۱۳۸۶)، سیر تحول اندیشه از سقراط تا ماندلا: دانش اقتصادی، سیاسی، فلسفی، دینی و سازمان‌های بین‌المللی، تهران، نشر فرهیختگان دانشگاه؛
۲. بابایی، پرویز (۱۳۹۱)، فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی، چاپ اول، تهران، نشر نگاه؛
۳. بلاکسل، مارک (۱۳۸۹)، جغرافیای سیاسی، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و همکاران، نشر انتخاب؛
۴. جونز، مارتین؛ جونز، ریس؛ و وودز، مایکل (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی، ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری، چاپ اول، نشر دانشگاه تهران؛
۵. ساول، جرج (۱۳۳۳)، عقاید بزرگترین علمای اقتصاد، ترجمه حسین پیرنیا، تهران، کتابخانه ابن سینا؛
۶. شکویی، حسین (۱۳۸۳)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول، چاپ هفتم، تهران، نشر گیتاشناسی؛
۷. مرادی، اسکندر (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک و گفتمان؛ بازخوانی فرا روایت‌های دانش و قدرت، رساله دکتری تخصصی جغرافیای سیاسی، استاد راهنما: دکتر دره میرحیدر، دکتر رسول افضل، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران؛
۸. مک لین، ایان (۱۳۸۷)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه حمید احمدی، چاپ دوم، تهران، نشر میزان؛
۹. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر با همکاری سیدیحیی صفوی، تهران: نشر سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح؛
۱۰. میرحیدر، دره (۱۳۸۴)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران، نشر سمت
۱۱. میرحیدر، دره (۱۳۸۹)، تحولات پنج دهه اندیشه و جستار در جغرافیای سیاسی، چاپ اول، مشهد، نشر پاپلی؛
۱۲. میرحیدر، دره (۱۳۹۰)، نکاتی چند درباره ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی، سخنرانی منتشر شده، در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۹۰ در تالار ایوان شمس، تهران؛
۱۳. واگی، جانی؛ گروئن، پیتر (۱۳۸۷)؛ تاریخ مختصر اندیشه اقتصادی (از مرکانتیلیسم تا پول باوری)، ترجمه غلامرضا ارمکی، تهران، نشر نی؛
14. Adam. B. (2011), Wendell Bell and the sociology of the future: Challenges past, present and future. *Futures*, Volume 43, Issue 6, August 2011, Pages 590-595;
15. Agnew, John (2002), *Making Political Geography*, Published in Great Britain by Hodder Education;
16. Agnew, J. & Mitchell, K. & Toal, G. (2006), *A Companion to Political Geography*, third Edition, Blackwell publishing;

17. Agnew, J. & Muscara, L. (2012), *Making Political Geography*. Second Edition, Published by Rowman & Littlefield Publishers;
18. Alexander, S. & Jackson, B.(2011), *Hijacked dreams Technological Determinism and the Idea of Progress*, senior essay, Yale University, Department of Political Science, Retrieved 2013/07/11 from [politicalscience.yale.edu/sites/default/files/.../Jackson\\_Samuel%2002.pdf](http://politicalscience.yale.edu/sites/default/files/.../Jackson_Samuel%2002.pdf);
19. Burkett, P. (2003), *The Value Problem in Ecological Economics: Lessons from the Physiocrats and Marx*, *Organization & Environment*, vol. 16, 2:pp. 137-167. DOI: 10.1177/1086026603016002001;
20. Busted, M (1983), *The Developing Nature of Political Geography*. In M. A. Busted (ed) *Developments in Political Geography*, London, Academic Press , pp. 1-67;
21. Cheney, P (2003), *Franco-American Trade During the American War of Independence: A False Dawn for Enlightenment Cosmopolitanism? Program in Early American Economy and Society Conference*, retrieved 2013/07/13 from [www.librarycompany.org/.../peaes%20-%20cheney%20conf%20paper](http://www.librarycompany.org/.../peaes%20-%20cheney%20conf%20paper);
22. Cheng, W. & Yang, X. (2004), *Inframarginal analysis of division of labor a survey*, *Journal of Economic Behavior & Organization*, Volume 55, Issue 2, Pages 137-174;
23. Clarke, I. F.,(1993), *The future formula; or, are there lessons in history?* *Futures*, 25(10): 1094-1102;
24. Clarke , I. F.,(1985), *American anticipations: The course of human events, 1485-1785* ,*Futures*, Volume 17, Issue 3, Pages 251-262;
25. Clarke, I.F.(1990), *From space to time Le future: une initiative franco-britannique!*, *Futures* , vol. 24, no. 8, pp. 862-869,DOI: 10.1016/0016-3287(90)90020-I;
26. Clarke, I.F.(1973), *Turgot's philosophical review, or the idea of progress*, *Futures*, Volume 5, Issue 4, Pages 407-412;
27. Dodson, E. J(2009), *Benjamin Franklin's principles of political economy: a speculative inquiry*, *International Journal of Social Economics*, Vol. 36 No. 4, 2009, pp. 428-446, DOI 10.1108/03068290910947958;
28. ELİŞ , B. A. (2004), *Geopolitical Discourse Matters: Turkey and Israel, In Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Master*, the department of international relations Bilkent University, Ankara;
29. Faccarello, G. (1998), *Galiani, Necker and Turgot. A debate on*



- economic reform and policy in 18th Century France, *Studies in the History of French political economy from bodin to Walras*, London, Routledge;
30. Heffernan, M. (1994), *On geography and progress: Turgots plan dun ouvrage sur la géographie politique (1751) and the origins of modern progressive thought*, *Political Geography*, VOL 13, pp 328-343;
  31. Herb, G. H (2007), *The politics of political geography*, In *Hand book of political geography*, pp 21-40;
  32. Jackson, M. W. (1992), *Goethe's economy of nature and the nature of his economy*, *Accounting, Organizations and Society*, Volume 17, Issue 5, Pages 459-469;
  33. Israel, J. (2011), *A Revolution of the Mind: Radical Enlightenment and the Intellectual Origins of Modern Democracy*, retrieved 2013/07/13 from [press.princeton.edu/chapters/s9011.pdf](http://press.princeton.edu/chapters/s9011.pdf);
  34. Meek, R.I. (editor), (1973), *Turgot on Progress, Sociology and Economics*, Cambridge, Cambridge University Press;
  35. Orain, A. (2011), *The Second Jansenism and the French Eighteenth-Century Political*, retrieved 2013/05/10 from [http://www.econrx.org/htdocs/hes/orain\\_gournay\\_circle.pdf](http://www.econrx.org/htdocs/hes/orain_gournay_circle.pdf);
  36. Ó Tuathail, G. (1996), *Critical geopolitics: the politics of writing global space*, Minnesota, University of Minnesota Press;
  37. Sidaway, J.D. (2008), *The Geography of Political Geography*, retrieved 2013/07/13 from [www.Colorado.edu/ibs/aagpreconference/papers/Sidaway\\_paper.pdf](http://www.Colorado.edu/ibs/aagpreconference/papers/Sidaway_paper.pdf);
  38. Sheehan, C.A (2009), *James Madison and the Spirit of Republican Self-Government*, Cambridge, Cambridge University Press;
  39. Skagge, N. (1999), *Adam Smith on growth and credit Too weak a connection*, *Journal of Economics Studies*, Vol. 26 No. 6, pp 481-496;
  40. Williams, R. (1994), *The Political and Feminist Dimensions of Technological Determinism*, in *Collective Volume Article of Does technology drive history? The dilemma of technological determinism*, edited by Smith, Merritt Roe; Marx, Leo, eds, Cambridge, Mass. and London: MIT Press;
  41. Younkins, E. W (2006), *Turgot on Progress and Political Economy*, Montreal, No 186, retrieved 2013/07/13 from <http://www.quebecoislibre.org/06/060730-3.htm>.